

زبان دیرین آذربایجان

اشاره: تاکنون درباره لهجه‌ها و گویش‌های گوناگون زبان‌های ایرانی و به ویژه پهلوی و فارسی پژوهش‌های ارجمندی صورت گرفته است. یکی از زبان‌های مورد توجه و تحقیق، گویش آذری است که در پهنه‌ی گسترده‌ای از ایران زمین رواج داشت و هم اکنون در محدوده کمتری رواج دارد. نوشتار حاضر به قلم یکی از برجسته‌ترین ادبای آذربایجان، استاد گرانقدر دانشگاه تبریز و از معاریف نام آور کشور است که چندی ریاست دانشگاه تبریز را به عهده داشت و در ذیل با اندکی تلخیص تقدیم می‌گردد. از مجموع تحقیقاتی که تاکنون در مورد زبان آذربایجان (اعم از زبان دیرین یا زبان کنونی) به عمل آمده است، نتایج زیر گرفته می‌شود:

- ۱- مردم آذربایجان در گذشته به زبانی که یکی از زبان‌های ایرانی (یا لهجه‌ای از لهجه‌های زبان ایرانی) بوده، سخن می‌گفته‌اند و ما این زبان را زبان آذری می‌نامیم.
- ۲- زبان آذری مثل زبان کنونی آذربایجان و بیش از آن، دارای لهجه‌های مختلف و متعدد بوده است.
- ۳- به شهادت جغرافی‌نویسان و دانشمندانی چون یاقوت و مسعودی و ابن حوقل و مقدسی و ابن الندیم، زبان دیرین مردم آذربایجان «آذری» یا «پهلوی» یا «فارسی» بوده است و از نوشته‌های این دانشمندان برمی‌آید که هر معنایی برای آذری قائل بشویم در هر صورت جز شعبه‌ای از شعب زبان‌های ایرانی نبوده و نوشته‌های حمدالله مستوفی (در نزهت القلوب) نیز، اگرچه یادی از چند قصبه ترک یا ممزوج می‌کند، مؤید این است که زبان عموم مردم آذربایجان پهلوی و ایرانی بوده است.
- ۴- گویندگان آذربایجان مثل شاعران دیگر نقاط ایران به فارسی دری شعر می‌گفته‌اند؛ ولی گاهگاهی تفنن کرده به زبان محلی و لهجه آذری شهر خود نیز شعر سروده‌اند و این اشعار، که نمونه‌های آن به لهجه آذری تبریز و اردبیل و مراغه (احتمالاً) در دست است، با صرف نظر از تحریفاتی که به دست نساخ به عمل آمده و به فارسی دری نزدیک‌تر شده‌اند، نمونه زبان آذری یا زبان دیرین آذربایجان به شمار می‌روند. به عنوان نمونه‌ی اشعار آذری، می‌توان از غزل "همام تبریزی" و یازده دو بیت از "شیخ صفی‌الدین" و سه دو بیت از اطرافیان شیخ و یک غزل و سیزده دو بیت از "شمس‌الدین محمد مغربی" و یک دو بیت از "ماما عصمت" و یازده دو بیت و سه غزل از "کشفی" و یک دو بیت از "یعقوب اردبیلی" و یک دو بیت از "عبدالقادر مراغی" یاد کرد.
- ۵- چنان که اشاره کردیم، زبان دیرین مردم آذربایجان آذری، از شعب زبان ایرانی، بوده و همان طور که زبان کنونی آذربایجان دارای لهجه‌های متعدد است و زبان مردم تبریز با زبان مردم اردبیل و مراغه از لحاظ طرز تلفظ و بعضی واژه

های اختصاصی یا اصطلاحی تفاوت‌هایی دارد، زبان آذری نیز شعب متعدد داشته است و مردم شهرها و ده‌های آذربایجان به لهجه های گوناگون این زبان سخن می‌گفته‌اند و به نظر می‌رسد اختلافی که بین لهجه های فرعی زبان کنونی آذربایجان وجود دارد، معلول اختلافی باشد که بین لهجه های زبان دیرین مردم نقاط مختلف این سامان وجود داشته.

۶- تسلط قوم مغول و حکومت ایلخانان در آذربایجان، برخلاف تصور گروهی که آن قوم را تغییر دهنده زبان ایرانی مردم آذربایجان و مروج زبان ترکی می‌دانند، موجب تغییر زبان آذربایجان نبوده است و منطقاً نیز نمی‌بایست تسلط قوم مغول که متکلم به زبان مغولی بودند، موجب غلبه زبان دیگر (یعنی ترکی) بشود. چنین به نظر می‌رسد که تاثیر تسلط مغول از لحاظ زبان محدود به ورود مقداری لغات مغولی و اصطلاحات دیوانی، که در کتاب‌های دوره مغول و بعد از آن دیده می‌شود، بوده است و اگر تسلط مغول کمکی به غلبه و رواج زبان ترکی کرده باشد، جز این نخواهد بود که مسلماً تسلط قوم مغول که از هر حیث به ترکان نزدیک‌تر از ایرانیان بودند، بر نفوذ ترکان و اهمیت زبان آنان افزود و عوامل ایرانی را که در برابر توسعه تدریجی زبان اقلیت نیرومند ترک در این سرزمین مقاومت می‌کردند، تضعیف کرد و به طور غیرمستقیم زمینه مساعد و مناسبی برای نفوذ و توسعه زبان بیگانه ایجاد کرد.

۷- مقارن تشکیل سلسله صفویه، زبان ترکی در آذربایجان جانشین زبان آذری شد و رسمیت زبان ترکی در دربار صفویه و نفوذ و تقرب ترکان در پیشگاه سلطان صفوی و عوامل دیگر موجب شد که زبان ایرانی مردم این سامان جای خود را به زبان بیگانه ترکی بسپارد.

۸- اگر اصطلاحات و عبارات اناث و اعیان و اجلاف تبریز که در چهارده فصل پایان «رساله مولانا روحی انارجانی» آمده، مربوط به زمان تالیف رساله مذکور و زبان مردم تبریز در پایان سده دهم و آغاز سده یازدهم هجری باشد، معلوم می‌شود که تا زمان سلطان محمد خدابنده و حمزه میرزای صفوی هنوز کار زبان آذری یکسره نشده بود و اناث و اعیان و اجلاف تبریز به زبان آذری سخن می‌گفتند؛ ولی البته این رساله باید با دقت کامل مورد تحقیق قرار گیرد و از لحاظ زبان شناسی و مقایسه با آثار دیگری از زبان آذری که در دست است و همچنین از این لحاظ که آیا در زمان تالیف رساله مردم تبریز به همین زبان سخن می‌گفته‌اند یا اینکه این زبان مربوط به زمان‌های گذشته است بررسی شود (۱).

۹- اگرچه زبان آذربایجان عوض شد و در عهد سلاطین صفوی که بانی وحدت سیاسی و مذهبی ایران بودند آسیبی بزرگ به وحدت زبان ایران وارد آمد ولی زبان آذری یک باره و سراسر از بین نرفت، بلکه مواد لفظی و معنوی زبان دیرین آذربایجان در زبان کنونی باقی است و زمینه ایرانی زبان آذری در زبان کنونی آذربایجان کاملاً جلوه‌گر می‌باشد.

۱۰- در زبان کنونی آذربایجان واژه های آذری و فارسی (به طور کلی ایرانی) فراوان است و تقریباً همه ی نام های پیشه ها و اصطلاحات کشاورزی و دامداری و خانه داری و صدی هشتاد اعلام جغرافیایی و اسامی امکان آذربایجان ایرانی و فارسی می باشد و لغات ترکی زبان آذربایجان بیش از سی درصد مجموع لغات این زبان را شامل نیست.

۱۱- علاوه بر واژه ها و اصطلاحات ایرانی (آذری و فارسی) که در زبان کنونی آذربایجان وجود دارد، بسیاری از تعبیرات و امثال مستعمل در زبان کنونی آذربایجان ترجمه تعبیرات و امثال و ترکیبات فارسی (به طور کلی ایرانی) می باشد.

۱۲- چون اکثر مواد لفظی و معنوی زبان کنونی آذربایجان ایرانی است و در حقیقت زبان کنونی آذربایجان از قالب ترکی و مواد ایرانی (آذری، فارسی، عربی مستعمل در فارسی) و ترکی (که چنان که گفتیم بیش از سی درصد مجموع مواد زبان را شامل نیست) تشکیل یافته است، زبان فعلی آذربایجان با زبان ترکی اصیل اختلافات فراوانی دارد تا جایی که زبان آذربایجان برای ترکان و زبان ترکی برای مردم آذربایجان کاملاً مفهوم نیست و بهتر است این زبان را زبان آذری جدید یا ترکی آذری یا زبان کنونی آذربایجان بنامیم نه زبان ترکی چنان که به غلط مصطلح است.

۱۳- علاوه بر مواد لفظی و معنوی ایرانی که در زبان کنونی آذربایجان وجود دارد، و یادگار زبان دیرین این سرزمین و نماینده این حقیقت می باشد که قالب و استخوان بندی زبان فعلی (قالب و استخوان بندی زبان ترکی) بر زبان اصلی و بومی مردم آذربایجان تحمیل شده است، هنوز گروهی از مردم آذربایجان به زبان هایی که از شعب زبان ایرانی به شمار می روند، سخن می گویند (زبان هرزنی و کرینگانی و خلخالی).

در چند سال اخیر تحقیقات مفیدی درباره زبان آذربایجان (اعم از قدیم و جدید) شده است که نتیجه کلی آن تحقیقات اجمالاً ذکر شد.

تحقیقاتی که تاکنون راجع به زبان آذربایجان شده پنج قسم است:

- ۱- تحقیق زبان شناسی درباره زبان آذری قدیم.
- ۲- تحقیقات کلی درباره تاریخچه و سوابق زبان قدیم آذربایجان.
- ۳- تحقیقاتی که درباره آثار باقیمانده آذری قدیم به عمل آمده است.
- ۴- تحقیق درباره لهجه های ایرانی که امروز در آذربایجان وجود دارد.
- ۵- تحقیق درباره مواد و آثار فارسی و آذری (به طور کلی ایرانی) در زبان کنونی آذربایجان.

مأخذی که برای کسب اطلاعات مفصل از زبان آذربایجان می توان به آنها رجوع کرد، تا جایی که به نظر نگارنده رسیده و در نوشتن این مختصر از آنها استفاده شده، از این قرار است

چنان که گذشت زبان کنونی آذربایجان زبانی خاص و ممتاز است که از ترکیب قالب و استخوان بندی زبان ترکی با مواد لفظی و معنوی و روح زبان دیرین ایرانی آذربایجان به وجود آمده است و به طور کلی از سه جنبه قابل مطالعه است:

۱- «از لحاظ فونتیک یا طرز تلفظ». طرز تلفظ زبان کنونی آذربایجان ممزوجی از طرز تلفظ آذری قدیم و ترکی و فارسی می باشد و هر سه زبان در طرز تلفظ زبان کنونی تأثیر فونتیک داشته اند. تأثیر فونتیک زبان فارسی اختصاصی به زبان مردم آذربایجان ندارد و زبان فارسی دری که زبان ادبی و کتابتی سرتاسر ایران (و از جمله آذربایجان چه در ادوار قدیم و چه در دوره رواج زبان فعلی) به شمار می رود، چه از لحاظ طرز تلفظ و چه از لحاظ مواد در کلیه لهجه هایی که زبانزد مردم نقاط مختلف ایران است، کما بیش تأثیر داشته و این تأثیر در زبان طبقه فاضل و باسواد آذربایجان که با زبان فارسی سر و کار مداوم دارند، بیشتر محسوس است.

۲- «از لحاظ صرف و نحو یا استخوان بندی زبان». علت این که زبان کنونی آذربایجان را، با وجود غلبه مواد ایرانی بر مواد ترکی در آن زبان، زبان ترکی می نامند، مربوط به همین قسمت یعنی داشتن صرف و نحو و استخوان بندی زبان ترکی است.

۳- «از لحاظ مواد تشکیل دهنده لفظی و معنوی زبان». از این لحاظ غلبه با مواد ایرانی (اعم از آذری و فارسی) است. برای مواد لفظی ایرانی که در زبان کنونی آذربایجان وجود دارد باید به منابع و مأخذ مربوط به زبان آذربایجان، که در بالا داده شده، رجوع شود.

از بین عناصر و مواد تشکیل دهنده هر زبان مواد و عناصر معنوی آن دارای اهمیتی خاص است. هر قومی طرز تعبیر و تشبیه و تمثیل خاصی دارد و همین طرز خاص تعبیر و تشبیه و تمثیل است که از آن به روح زبان تعبیر می کنیم. روح زبان را به طور کلی می توان در طرز تعبیر و تشبیه و تمثیل یا در تشبیهات و استعارات عام (منظور تشبیهات و استعاراتی است که جنبه ادبی و ابداعی نداشته زبانزد عموم اهل زبان است) و تعبیرات و اصطلاحات و امثال خلاصه کرد.

علت این که فراگرفتن قواعد صرفی و نحوی و لغات و مواد ظاهر یک زبان کافی برای تکلم فصیح و صحیح به آن زبان نمی باشد، همین موضوع (ناآشنایی متکلم به روح زبان) است و اگر کسی به روح یک زبان یعنی طرز تعبیر و تشبیه و تمثیل آن زبان آشنا نباشد، تکلم او بدان زبان خالی از تصنع نخواهد بود و گفتار او لطافت و رنگ طبیعی نخواهد داشت. مردم ایران که در نقاط مختلف این سرزمین پهناور زندگی می کنند و به لهجه های گوناگون زبان ایرانی سخن می گویند، با صرف نظر

از طرز خاص تلفظ و مصطلحات و تعبیرات مختص به خود دارای طرز تعبیر واحدی هستند و این وحدت طرز تعبیر معلول سه علت است:

اول، اینکه لهجه های مختلف ایرانی از آبشخور واحدی سیراب شده اند و طبعاً طرز تعبیر مشترک ایرانی کمابیش در همه آن ها جاری می باشد.

دوم، به سبب تأثیر و ورود تعبیرات و اصطلاحات لهجه های مختلف در یکدیگر.

سوم، از لحاظ تأثیر دامنه دار زبان دری (فارسی) در لهجه های گوناگون ایرانی، و همین تأثیر روزافزون است که روز به روز از تعدد و امتیاز لهجه ها می کاهد و لهجه های مردم ایران را به هم نزدیک می کند.

پس زبان مردم نقاط مختلف ایران با وجود اختلافاتی که لازمه طبیعی لهجه های گوناگون است، دارای زمینه و رنگ واحد ایرانی می باشد و همین زمینه و رنگ ایرانی است که به وضوح در زبان کنونی آذربایجان نیز جلوه گر است و روشن تر از هر دلیلی ریشه و بن و اصل ایرانی زبان آذربایجان را نمایان می سازد.

طرز تعبیر مشترک آذری و فارسی یا تعبیرات و اصطلاحات و امثال مشترک فارسی و آذری آینه ای است که از پیوستگی و وحدت زمینه زبان مردم آذربایجان با زبان دیگر نقاط ایران حکایت می کند و نماینده این حقیقت است که مردم آذربایجان همان گونه می اندیشند و تعبیر می کنند و مثل می آورند که مردم دیگر نقاط ایران. به عبارت روشن تر مردم آذربایجان نیز مثل مردم تهران و شیراز و خراسان گاهگاهی سری به خانه هم می زنند و از پیچیدگی کردن خوش شان نمی آید و دست باز را کنایه از جود می گیرند و سوگند را می دهند و می خورند و هرگاه سرگله داشته باشند سرگلایه را باز می کنند و کسی را که گرسنه طبع است و از جلی و پایان ناپذیر دارد با وصف گرسنه چشم توصیف می کنند و بین غوره فشاری و آب غوره گرفتن و گریستن رابطه تشبیهی قائلند و شعبده بازی را چشم بندی می خوانند و کسی را که بدون داشتن استعداد فطری درصد تقلید از بالاتر و بهتر از خود است و در نتیجه روش خود را نیز فراموش می کند، به کلاغی که می خواهد روش کبک را یاد بگیرد و در نتیجه روش خود را فراموش می کند تشبیه می کنند و اگر فارسی زبانان از گُل بالاتر نمی گویند آنان نیز از گل سنگین تر نمی گویند و اگر آزمندان فارسی زبان از آب کره می گیرند ، آنان نیز از آب سیاه سرشیر می گیرند و اشتباهی ایشان نیز کور می شود و از مردم دورو بیزارند و مثل مردم دیگر نقاط ایران مار را به دست دیگران می گیرند و چون عازم پیدا کردن جایی که قبلاً بدان جا نرفته اند و آنجا را نمی شناسند باشند سراغ می گیرند و همچنان که مردم سرتاسر ایران عرقچین به سر می گذارند و با عرقچین عرق خود را خشک می کنند، آنان نیز عرق را می چینند. همچنین تصورات و

تعبیرات خرافی ایشان (یعنی مردم آذربایجان) نیز با مردم سرزمینهای دیگر ایران یکی است و از صداکردن آب، آمدن مهمان را استنباط می کنند و آب را دلیل روشنایی و شادمانی می دانند، و از چشم زدن می ترسند و از شور چشمی و تنگ چشمی متنفرند، و اگر کف دستشان بخارد، به فکر پول می افتند و بالاخره مثل مردم سرتاسر ایران آرزومندند که دشمنان ایران آرزوی شان را به گور ببرند .

یادداشت‌ها:

(۱) برای اطلاع تفصیلی از بخش دوم رساله مولانا روحی انارجانی که به لهجه محلی مردم تبریز است، رجوع شود به منابع زیر:

مقاله ای از شادروان عباس اقبال در معرفی رساله انارجانی، شماره سوم سال دوم مجله یادگار. متن رساله و آوا نوشت بخش دوم آن با یادداشت‌ها و تصحیحات استاد سعید نفیسی در فرهنگ ایران زمین ، جلد دوم، دفتر چهارم ص ۳۷۲-۳۲۹. ایران کوده (شماره ۱۰) که بخش دوم رساله مذکور بدون عکس و آوا نوشت (Transliteration) و معنی با اغلاط و اشتباهاتی چاپ شده. متن کامل بخش دوم رساله با آوانوشت کامل و معنی و یادداشت‌های مفید و عکس عین متن از دوست دانشمند نگارنده، آقای دکتر ماهیار نوابی که در شماره های سوم و چهارم سال نهم نشریه‌ی دانشکده ادبیات تبریز به چاپ رسیده است.

(۲) افزوده شود به این مأخذ، مدارک زیر که در آنها به زبان آذری قدیم (زبان قدیم آذربایجان) اشاره شده است: معجم البلدان چاپ مصر ص ۱۶۰ - معجم الادباء چاپ مصر ج ۳ ص ۱۳ - التنبیه و الاشراف چاپ بغداد ص ۶۷ و ۶۸ - صورة الارض چاپ لیدن ص ۳۴۸ - احسن التقاسیم چاپ لیدن ص ۲۵۹ - الفهرست چاپ مصر ص ۱۹ - نزهت القلوب چاپ لیدن صفحات ۶۲ و ۸۵ و ۸۷ و ۹۳.

فردوسی و پان ترکیسم

برآوردم از نظم کاخی بلند***که از باد و باران نیابد گزند

بر این نامه بر سال‌ها بگذرد***بخواند همی هر که دارد خرد

چنان که بارها دیده‌ایم، واکنش همواره‌ی نویسندگان فرقه‌ی نژادپرست پان ترکیسم در قبال فقر و حقارت فرهنگی و تمدنی قوم ترک، اقدام آنان به مصادره‌ی مفاخر و میراث فرهنگی و تمدنی اقوام دیگر به سود خود، و در صورت عدم امکان، تخریب و تخطئه‌ی شخصیت‌ها و مفاخری بوده است که امکان مصادره‌ی آنان وجود نداشته است!

یکی از قربانیان برجسته‌ی پرخاش‌جویی و تمدن‌خواری پان‌ترکیسم، «حکیم ابوالقاسم فردوسی» است. از آن رو که فردوسی و شاهکار جاودانه‌اش، «شاهنامه»، ستون استوار و سترگ فرهنگ و ادب درخشان پارسی است، پان‌ترک‌هایی که شرمگین از حقارت و فقر فرهنگی - تمدنی خودند، این روزها به تیره ساختن چهره‌ی تابناک فردوسی روی آورده‌اند.

«محمدصادق نائبی» که تا دیروز زبان‌شناس بود و چندصد واژه‌ی فارسی را به سود زبان ترکی مصادره کرده بود، اینک به ناگاه فردوسی‌شناس شده و طبق فرمان فرقه‌اش، به ترک‌تازی در ساحت ورجاوند فردوسی بزرگ برآمده است. وی در مقاله‌ای (+) کوشیده است که مثنوی «یوسف و زلیخا»ی شمس‌ی را که بیش از هشتاد سال پیش عدم تعلق آن به فردوسی ثابت گردیده بود، به گونه‌ای مذبح‌خانه، از آن فردوسی جلوه دهد؛ چرا که سراینده‌ی آن مثنوی داستانی در لابه‌لای اشعارش، حماسه‌های ملی ایران را بی‌ارزش و بی‌هوده توصیف کرده است. چهارصد سال پس فردوسی، زمانی که به‌ناگاه این مثنوی به وی چسبانده شد، این تصور ایجاد گردید که فردوسی در اواخر عمر از سرایش شاهنامه پشیمان شده و محتوای آن را دروغین و بی‌ارزش قلم‌داد کرده است! دقیقاً همین نکته است که به مذاق پان‌ترک‌های نژادپرست خوش آمده و بهانه‌ای شده که مغول‌وار به شخصیت بزرگ فردوسی، شاهنامه و فرهنگ درخشان پارسی هجوم آوردند. چنان که محمدصادق نائبی با لحنی که نشانه‌ی شدت انزجار روانی - فرقه‌ای او از «فردوسی»، و در واقع فرهنگ و ادب پارسی است، به مضحک‌ترین شکلی می‌نویسد: «فردوسی پس از هفتاد و اندی سال توبه می‌کند (!) و از تخم نفاق افکنی، تحقیر ترک‌ها، افسانه و رؤیاترشی، درباری بودن، غافل شدن از آخرت، پهلوان‌تراشی، ملی‌گرایی، تعصب‌گرایی و... پشیمان شده و دست به دامن خدا می‌برد و داستان قرآنی یوسف و زلیخا را ضمن انابه و توبه نسبت به گذشته می‌آغازد»!!!

افسانه‌ای که مثنوی یوسف و زلیخا را به فردوسی نسبت می‌دهد (مقدمه‌ی شاهنامه‌ی بایسنغری)، چنین می‌گوید که فردوسی پس از هجو محمود و گریختن از دست وی (که خود داستانی بی‌پایه است) به مازندران و سپس به بغداد نزد خلیفه‌ی عرب رفته و برای خوش آمد وی، نخست هزار بیت در مدح خلیفه گفته و آن را به شاهنامه افزوده (!!) و سپس داستان قرآنی یوسف و زلیخا را به نظم درآورده و تقدیم وی کرده و آن منظومه خلیفه را چنان خوش آمده که چند هزار دینار به فردوسی پاداش داده است!

اما این داستان به آشکارا، جعلی و دروغین است:

۱- فردوسی در اواخر عمر خود (هشتاد و اند سالگی) چنان بیمار و نحیف و رنجور بوده که هرگز نمی‌توانسته است به چنان سفر ماجراجویانه‌ای از توس به مازندران و بغداد برود و از آن جا دوباره به توس بازگردد. فردوسی در باره‌ی اوضاع جسمانی

دهه‌ی «شصت» عمر خود می‌گوید: دو گوش و دو پای من آهو گرفت // تهی دستی و سال نیرو گرفت (شاهنامه، ج ۶/ص ۱۲۱۹)؛ چو پنج از سر سال شستم نشست // من اندر نشیب و سرم سوی پست // رخ لاله‌گون گشت بر سان کاه // چو کافور شد رنگ مشک سیاه (همان، ج ۵/ص ۸۸۰)؛ دو تا گشت آن سرو نازان به باغ // همان تیره گشت آن گرامی چراغ (همان، ج ۷/ص ۱۳۶۳)؛ چو شصت و سه شد سال، شد گوش کر // ز بیشی چرا جویم آیین و فر (همان، ج ۷/ص ۱۴۷۵).

۲- خلیفه‌ی بغداد «القادر بالله» (۳۸۱ - ۴۲۲ق) هرگز فارسی نمی‌دانسته که فردوسی بخواهد چنان منظومه‌ای را به وی پیش کش کند و او نیز آن را بخواند و بفهمد و بپسندد! (ریاحی، ص ۱۴۶؛ مینوی، ص ۹۷).

۳- نخستین منابعی که مثنوی یوسف و زلیخا را فردوسی نسبت داده‌اند؛ یعنی ظفرنامه‌ی شرف‌الدین یزدی (۸۲۸ ق) و سپس مقدمه‌ی شاهنامه‌ی بایسنغری (۸۲۹ ق)، بیش از «چهار صد» سال پس از فردوسی تألیف شده‌اند و تا پیش از آن تاریخ، هیچ مرجع و منبعی (مانند چهارمقاله‌ی نظامی عروضی و تذکره‌الشعرا‌ی دولت‌شاه سمرقندی که به تفصیل از فردوسی سخن رانده‌اند) به چنین داستانی اشاره نکرده است. آشکار است که این افسانه تا پیش از سده‌ی نهم هجری وجود خارجی نداشته و برای نخستین بار به دست شرف‌الدین یزدی ساخته و پرداخته شده است

۴- مثنوی یوسف و زلیخا آکنده از ابیاتی سست و ضعیف و غلط است و از سبک و اسلوب سرایش فردوسی، بل که از سبک شعر عصر فردوسی (اواخر سامانی - اوایل غزنوی) و حتا از کلام یک شاعر معمولی بسیار دور است. چه بسیار اصطلاحات و تعبیرات و ترکیبات و واژگانی که در شاهنامه مستعمل بوده اما در متن یوسف و زلیخا دیگر متروک شده یا کلاً به مفهوم دیگری به کار رفته، یا در یوسف و زلیخا استعمال شده اما در شاهنامه ناشناخته است (شیرانی، ص ۳۰۳ - ۲۳۳).

محمدصادق نائبی در مقاله‌ی سفارشی‌اش مدعی است که جنس (!) یوسف و زلیخا و شاهنامه یکی نیست و مقایسه‌ی آن دو اشتباه است! اما برخلاف اظهار نظر نامربوط وی، باید گفت که تفاوت دو منظومه‌ی یوسف و زلیخا در موضوع و محتوای آن‌هاست، وگرنه، شعر و اسلوب‌ها و شیوه‌های زبانی و ادبی آن ثابت و یکسان است و نمی‌شود که شاعری به هنگام بیان مطلبی در منظومه‌ای، واژه یا تعبیری را به یک معنا به کار برد و در منظومه‌ای دیگر، به معنایی دیگر. یا اصلاً از تعبیرات و ترکیباتی استفاده کند که قرار است در اعصار ادبی آینده پدید آیند و رواج یابند! هر شاعری، و هر دوره‌ای از تاریخ ادب، شیوه و اختصاصات و مشخصات ویژه‌ی خود را دارد و دانش «سبک‌شناسی» - که محمدصادق نائبی کاملاً از آن ناگاه است - از همین جا پدید آمده است. برای نمونه می‌توان اشاره کرد که در شاهنامه، واژه‌ی «ارژنگ» به معنای «جادو» و «تصویر» آمده است اما در یوسف و زلیخا به معنای «کتاب مانی» (شیرانی، ص ۲۶۲ - ۲۵۸)؛ و یا واژگان «به‌ویژه» و «ویژگان» که

در شاهنامه بسیار به کار رفته است، در یوسف و زلیخا کلاً متروک گردیده و به جای آن «به‌خاصه» و «خاصگان» به کار رفته است (همان، ص ۲۵۶ - ۲۵۳)؛ و یا واژه‌ی «کاریگران» در شاهنامه به معنای «معمار و بنا» به کار رفته و در مثنوی یوسف و زلیخا به معنی «نوکر و چاکر» (همان، ص ۲۴۸)؛ و یا در مثنوی یوسف و زلیخا طبق قاعده‌ی تفریس (فارسی‌سازی واژگان عربی) این واژه‌ها دیده می‌شود: عَفُو، لَطْف، عمدا، عمّاری، مشاطه، میشوم (به جای مشئوم)، ملک (به جای مملکت) و... اما فردوسی در ارتباط با این کلمات، با قاعده‌ی تفریس ناآشنا و بیگانه است و این شیوه در عصر فردوسی رواج نداشته است (همان، ص ۵۵).

خواندن چند بیت از یوسف و زلیخا که در اوج ناهنجاری‌اند، برای روشن‌تر شدن بحث، مفید است: صحابان او جمله اخیر بدند // سراسر به پیش‌اش چو اختر بدند // چو بشنیدم این گفتگوی اجل // دل‌ام را شد اکثر امید اقل // ندارد دل‌ام رغبت حال // پر // که دارم بسی گوسفند و شتر // منور، معطر، منقش به خشم // بیامد دگر باره آن شوخ چشم // کنون ای سر راستان // باب ما // بکن فکر و اندیشه در باب ما // تو را گشت در کارها رهنمون // ولکن اکثر الناس لایعلمون!

۵- برخلاف ادعای محمصدق نائبی، حداقل سه نسخه‌ی دست‌نویس از مثنوی یوسف و زلیخا شناسایی شده است که در دیباچه‌ی آن‌ها و در میانه‌ی سخن نیز به کنایه، شاعر، «شمس الدوله ابوالفوارس طغان‌شاه بن الپارسلان» (برادر ملک‌شاه سلجوقی) را مدح گفته و ستایش کرده است (طباطبایی، ص ۸-۳۵۶؛ مینوی، ص ۱۰۳-۱۰۱). بنابراین به قطع، این مثنوی در حدود ۴۷۷ ق سروده شده است (طباطبایی، ص ۳۷۳؛ مینوی، ص ۹۵)؛ یعنی حدود هفتاد سال پس از درگذشت فردوسی. محمصدق نائبی در این زمینه اظهار فضل دیگری کرده، می‌گوید که این مدح و پیش‌کشی متعلق به کاتب و نسخه‌نویس آن است و نه شاعر منظمه!! نخست آن که این مدح و ستایش شمس الدوله‌ی طغان‌شاه در دیباچه‌ی کتاب و از زبان خود شاعر آمده است و نه در مؤخره‌ای جداگانه و از زبان کاتب و نسخه‌نویس آن. دوم آن که تاکنون حداقل سه نسخه‌ی دست‌نویس این مثنوی به دست آمده که دارای این دیباچه در مدح طغان‌شاه هستند. بدیهی است که این نسخه‌ها هر کدام در موقعیت و زمان جداگانه‌ای نوشته شده و کاتبان متفاوتی داشته‌اند و با این حال همان دیباچه را نیز دارند. سوم آن که سرودن و نوشتن دیباچه‌ای در مدح و ثنای شخصیت‌های برجسته و مفتخر کردن اثر خود به نام آن‌ها، روشی رایج در میان شاعران و نویسندگان ایرانی بوده اما تاکنون دیده نشده است که بنا به ادعای نائبی، کاتبی، کتابت و نسخه‌نویسی خود را به نام شخصیتی برجسته مفتخر کند و آن در ابتدا و دیباچه‌ی اثری که رونویسی‌اش کرده، قرار دهد!

به هر حال، هر یک از دلایل پنج‌گانه‌ی ارائه شده، به تنهایی برای ابطال تعلق مثنوی «یوسف و زلیخا» به «فردوسی»

کفایت می‌کند و همزمان با آن، بی‌آبرویی و نادانی پان‌ترک‌های نژادپرست را برملا.

محمدصادق نائبی، در جای دیگری از مقاله‌ی خود می‌نویسد که: «فردوسی "ده‌ها" سال در دربار "سلاطین غزنوی" مورد لطف دربار بود و سلطان محمود ... پیش‌نهاد سرودن دیوان حماسی را به ایشان داد با این شرط که سلطان محمود به ازای هر بیتتی از آن، یک دینار طلا به فردوسی بدهد»!!! یاوه‌گویی‌های جنون‌آسای پان‌ترک‌ها تمامی ندارد. در حالی که فردوسی سرایش شاهنامه را در ۳۷۰ ق؛ یعنی هجده سال پیش از برتخت نشینی محمود غزنوی (۴۲۱-۳۸۸ ق) و در زمان امیر نوح بن منصور سامانی (۳۸۷-۳۶۶ ق) آغاز کرده (ریاحی، ص ۱۰۳؛ مرتضوی، ص ۹۰) و پیش از ۴۱۱ ق؛ یعنی در اواسط عصر محمود درگذشته بود (ریاحی، ص ۱۵۶) چگونه می‌توان ادعا کرد که فردوسی، شاهنامه را به سفارش و پیش‌نهاد محمود غزنوی سروده و پدید آورده و با وی معامله کرده، یا "ده‌ها" سال در دربار "سلاطین غزنوی" مورد لطف بوده است؟! پایان کلام، اظهار تأسف مجدد به حال پان‌ترک‌های فریب‌خورده و نادانی است که سرمست توهمات و تخیلات نژادپرستانه، بلع و مصادره، یا تخریب و تخطئه‌ی تمدن‌ها و فرهنگ‌های برتر از خود را پیشه‌ی خویش ساخته‌اند.

کتاب‌نامه:

- ریاحی، محمدامین: «فردوسی»، انتشارات طرح نو، ۱۳۷۵

- شیرانی، حافظ محمود: «در شناخت فردوسی»، ترجمه‌ی شاهد چوهدری، انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۹

- شاهنامه (براساس چاپ مسکو)، انتشارات ققنوس، ۱۳۷۸

- طباطبایی، محیط: «فردوسی و شاهنامه»، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۹

- مرتضوی، منوچهر: «فردوسی و شاهنامه»، مؤسسه‌ی مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۲

- مینوی، مجتبا: «فردوسی و شعر او»، انتشارات کتاب‌خانه‌ی دهخدا، ۱۳۵۷

ترک‌های ایرانی یا ایرانیان ترک‌زبان

بار دیگر کسانی در داخل و خارج ایران پیدا شده‌اند که می‌کوشند برای مردم آذربایجان هویت تازه‌ای بتراشند و تبار آنان را به ترکان برسانند و در این رابطه کتاب‌ها می‌نویسند، روزنامه و مجله چاپ می‌کنند، کنگره تشکیل می‌دهند تا این ادعای دروغین را به کرسی بنشانند که آذربایجانی‌ها «ترک»‌اند و زبان فارسی را شوونیست‌های تهران به آذربایجانی‌ها تحمیل کرده‌اند و می‌خواهند این‌گونه القا کنند که این موضوع، در دهه‌های گذشته (دوران پهلوی) رخ داده است. ۱- نه تنها

آذربایجانی‌ها بلکه قفقازی‌ها و اناطولی‌ها نیز ترک نیستند و بازماندگان مادها یعنی نخستین گروه آریایی می‌باشند که از کوه‌های قفقاز عبور کرده و به ایران وارد شده و شاهنشاهی ماد را بنیان گذاشته‌اند که سپس پارسی‌ها جاشین آن شده‌اند و کوروش نخستین واضع حقوق بشر و بزرگترین پادشاه هخامنشی از این دودمان بوده و تورات در تحلیل و تجلیل اندیشه‌های او، مقام انبیای بنی‌اسرائیل را بر او اعطا نموده است. ۲- ترک‌ها در دشت‌های آسیای مرکزی چوپان و چادرنشین بودند و همیشه می‌کوشیدند بر زمین‌های آباد ایران زمین و مراتع و کشتزارهای آن دست یابند و تاریخ اساطیری ایران و سپس سلاطین اشکانی و ساسانی همه از جنگ‌های ایران و توران داستان‌ها دارد که شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی از داستان ایرج و سلم و تور تا داستان‌های پهلوانی همه از آن حکایت‌های زیبا و اشعار حماسی نغز و دلنشین دارد و پس از تازیان که بر ایران مستولی شدند و کار عرب‌ها به جایی رسید که تاج کیانی آرزو نمایند، ترک‌ها با خلفای بغداد ساختند و هم پیمان شدند و بعدها ترکان مغول و بازماندگان تیمور پس از ترک‌تازی‌ها و قتل و غارت‌ها با این که می‌کوشند فرهنگ ایرانی را از میان بردارند خود تحت تاثیر آن قرار گرفته و بهترین مروج و مشوق آیین و راه و رسم ایرانی کشتند و خلافت عرب بغداد را از میان برداشتند ولی نتوانسته بودند بر زبان و فرهنگ ایرانی مستولی شوند تا این که به دوران صفویان گاه و بیگاه بخش‌هایی از غرب و شمال ایران - در ید تصرف عثمانیان قرار می‌گرفت و خود صفویان و قزلباش‌ها نیز به ترکی سخن می‌گفتند و همه این‌ها در زبان آذربایجانی‌ها اثر گذاشت و این نمی‌تواند دلیل بر این باشد که آذربایجانی‌ها ترک زبان و یا ترک بوده‌اند که داوری نابخردانه و نشان از بی‌اطلاعی یا غرض ورزی دارد. شگفتا، پیوندهای تاریخی و فرهنگی چند هزار ساله را به طاق نسیان می‌سپارند و نقشی را که مردم این بخش‌های ایران در برابر بیگانگان هم‌چون ترکان و تازیان و رومیان و روسیان و عثمانیان داشتند نادیده میانگارند و به اعتبار اختلاف در لهجه و گویش تبلیغ جدایی و نفاق افکنی می‌کنند و نمی‌دانند که این پیوندهای تاریخی و فرهنگی نه چیزی است که به این گفتارها و سم پاشی‌ها متزلزل گردد. ۳- در طول تاریخ خط و زبان مردم آذربایجان و اران در دو سوی ارس و از کوه‌های قفقاز تا کوه‌های کردستان یکی بوده و گفته می‌شود که زادگاه زرتشت پیامبر ایرانی کنار رودخانه کور یا کوروش و یا در کنار دریاچه چی چست (ارومیه) بوده و شهر شیز و آتشکده آذرگشسب که اینک آثار آن در جنوب شرقی آذربایجان تجلی می‌نماید، نشان دهنده‌ی این حقیقت است که مردم این منطقه ایرانی و پیرو آیین « اندیشه نیک و گفتار نیک و کردار نیک»، بوده‌اند نه یاسای چنگیزی یا راه و رسم تازی. در تمام این دوران نه تنها گویش به پهلوی و فارسی بوده و شهریاران و فرمانروایان به پارسی سخن می‌گفتند شعرا و نویسندگان به پارسی شعر می‌سرودند و حتی در امپراتوری بزرگ عثمانی نیز نامه‌ها و فرمان‌ها را به پارسی می‌نوشتند که

موزه «توپ قاپی» مملو از این آثار زیبا و شیوا به زبان پارسی بوده و سر در خانه‌ها نیز به کاشی‌های خط فارسی و شعر فارسی تزیین می‌یافته و قونیه مرکز عرفان و شعر سرایان پارسی‌گو چون مولانا جلال‌الدین بلخی بوده و در آران (گنجه و شیروان) نظامی و خاقانی اشعار و آثار فرهنگی خود را به پارسی سروده و نگاشته‌اند. هنگامی که سلطان محمد معروف به فاتح در برابر کاخ سلاطین بیزانس در قسطنطنیه قرار گرفت چنین گفت: دیو نوبت می‌زند، بر درگاه افراسیاب پرده‌داری می‌کند در کاخ قیصر، عنکبوت و گفتن این شعر از یک فاتح منتسب به ترکان، از یک سو نشان‌دهنده تسلط او به ادبیات و فرهنگ فارسی می‌باشد و از سوی دیگر، ژرفای نفوذ فارسی در میان عثمانیان است. زیرا اگر اطرافیان سلطان محمد نمی‌فهمند که او چه می‌گوید، هرگز به فارسی شعر نمی‌خواند. ۴- دودمان پهلوی که نویسندگان ایرانی تبار ترک‌نما، از آنان به نام شوونیست‌های تهران یاد می‌کنند، فقط از ۱۳۰۳ شمسی تا ۱۳۵۷ یعنی نزدیک به ۵۵ سال در ایران فرمانروایی داشتند آیا قطران تبریزی و خاقانی شیروانی و نظامی گنجوی و اوحدی مراغه‌ای و شیخ محمود شبستری و فضولی و دیگران ... را که صدها سال پیشتر می‌زیسته‌اند، پهلوی‌ها یا شوونیست‌های فارس، آنان وا داشته بودند که به پارسی شعر بسرایند...؟ آیا خاقانی شیروانی را شوونیست‌های فارس وا داشته بودند که چون در برابر مدائن در کنار دجله خروشان قرار گرفت قصیده‌ی معروف: هان ای دل عبرت بین از دیده نظر کن ایوان مدائن را آینه عبرت دان را بسراید، یا احساسات پرمایه قلبی و عشق به فرهنگ و تاریخ سرزمین آبابی بود که این واژگان را بر زبان او جاری ساخت و یا این که نظامی گنجوی می‌گوید: همه عالم تن است و ایران دل نیست گوینده زین قیاس خجل چون که ایران، دل زمین باشد دل ز تن به بود، یقین باشد بر اثر القای شوونیست‌های فارس بوده و یا ملهم از اعتقاد صاف و بی‌آلایش به تاریخ و فرهنگ ایران زمین می‌باشد؟ ۶- در آن روزگاری که قاجاریان ایرانی الاصل ترک زبان در ایران سلطنت داشتند و شهر تبریز ولی‌عهد نشین آن پادشاهان بود، چرا «رشدیه» آن بزرگ مرد ایرانی و نخستین بنیان‌گذار مدرسه‌های نوین آن را با گویش ترکی بوجود نیورد و چرا مردم آذربایجان به دنبال ترکی نرفتند آیا از قاجارهای ترک زبان می‌ترسیدند و یا آن‌ها خود اعتقاد به فرهنگ و زبان پارسی داشتند؟ گو این که گفتار به ترکی آذری و یا شعر گفتن به این لهجه منعی نداشت و هر کس می‌خواست در این زمینه شعر می‌سرود، مخصوصاً نوحه خوان‌ها. همه می‌دانند که نهضت مشروطیت ساخته و پرداخته آذربایجانی‌ها مخصوصاً تبریزیان بود چرا روزنامه‌ها به زبان پارسی بود چرا نطق‌ها و خطاب‌ها به پارسی نوشته و خوانده می‌شد چرا طالبوف و دیگران که در باکو زندگی می‌کردند کتاب‌های خود را به ترکی ننوشتند و در آن تاریخ حتی روزنامه مشهور ملانصرالدین چاپ باکو گفتارهایش به زبانی نوشته می‌شد که بیش‌تر یا آمیزه‌ای از پارسی بود. متأسفانه بعضی‌ها در مقام تحریف و قلب تاریخند و بی‌خود گمان

می‌کنند که مجله « وارلیق » آقای جواد هیات که پیش از پانصد شماره خریدار ندارد و یا کتاب (ایران تورکلرینین اسکی تاریخی) می‌تواند آذربایجان را ترکستان نماید... ۷- در انقلاب مشروطیت ایران، صدها نفر از قفقاز به تبریز آمدند و به مجاهدین پیوستند و به همراهی مردم تبریز با قوای استبداد می‌جنگیدند و انجمن ملی تبریز را از بزرگان آزادی‌خواهی چون حاجی محمد کوزه کنانی و علی مسیو و سید حسن تقی زاده و علی نقی و جعفر آقاگنجه‌ای و سید حسن شریفزاده و میرزا حسین واعظ و میرزا محمد علی‌خان تربیت و میرزا جواد خان ناطق و میرزا مهدی‌خان انجمن پدید آوردند. اما اساسنامه آن را به زبان ترکی نوشتند بلکه اعلامیه‌ها و شبنامه‌ها را به پارسی انتشار دادند و حتی در متمم قانون اساسی که طراح و بانی تنظیم آن آذربایجانی‌ها بودند، به رسمیت دادن زبان ترکی نپرداختند و همه‌جا سخن از ایران به میان آوردند و برای آزادی ایران جنگیدند. این عناوین و مطالب را پس از انقلاب بولشویکی، شوروی پیش کشیده‌اند که شیخ محمد خیابانی در قبال آن‌ها و نقشه‌ای که بازماندگان امپراطوری تزاری برای تجزیه‌ی آذربایجان کشیده بودند، ناچار می‌خواستند نام آذربایجان را به آزادستان یا آزادی ستان تبدیل نمایند و هم اکنون با این که نقشه شوروی‌ها در این مورد نقش بر آب شد، هنوز پیروان گمنام آن‌ها دست از نقشه‌های شوم خود برنداشته و در تلاشند که به نحوی هویت « ترکی » برای آذری‌ها بسازند در حالی که نه تنها آذربایجانی‌ها بلکه قفقازی‌ها نیز با آن سرسازگاری ندارند و نمی‌توانند وابستگی عمیق فرهنگی خود را به سرزمین آبایی فراموش کنند و به هنگام فروپاشی شوروی هزاران نفر در کنار ارس گرد آمده و مرزها را برداشتند تا به سرزمین آبایی بپیوندند ولی در این‌جا، نخواستند و یا نتوانستند به ندای این مردم غیرتمند جواب مناسب و مثبت دهند. ۸- محمد امین رسولزاده بنیان‌گذار حزب مساوات و استقلال اران که اینک به نام دولت آذربایجان از کشورهای فروپاشیده شوروی نامیده می‌شود، از شخصیت‌هایی است که در انقلاب مشروطیت ایران همراه تقی‌زاده و سایرین به نحو موثری شرکت داشت، او با روزنامه ارشاد متعلق به آقاییف از لیبرال‌های دموکرات قفقاز که شعار حریت، مساوات و عدالت، بر سرلوحه‌اش نقش بسته بود، همکاری داشت. او (رسولزاده) در آن تاریخ بیش‌تر به ناسیونالیسم گرایش داشت گو این که بعدها از ایران‌گرایی به ترک‌گرایی چرخش پیدا کرد. او در ۲۴ سالگی، هنگامی که جنبش مشروطیت اوج می‌گرفت وارد ایران شد و با جریان‌های سیاسی روز به هم‌کای پرداخت و با همکاری تقی‌زاده و سلیمان میرزا اسکندری و محمدرضا مساوات روزنامه ایران نو را تاسیس کرد (روزنامه ایران نو نقش موثری در انتقال مفاهیم فرهنگ ناسیونالیسم ایرانی و ایدئولوژی‌های غربی برعهده داشت)

سرمقاله‌های آن را رسولزاده می‌نوشت. سیاست‌های انگلستان را که منجر به ادامه نفوذ انگلستان در ایران می‌شد، شدیداً به باد انتقاد می‌گرفت. در مواضع سیاسی و اقتصادی خود ضمن تبلیغ نوعی سوسیال دموکراسی از نوع اروپایی آن، از زرتشتیان

و پارسیان هند حمایت می‌نمود. این مطالب روزنامه ایران نو، راهگشای کسانی شد که طرفدار پیراستن زبان فارسی از لغات عربی بودند. فعالیت رسول‌زاده در ایران از جمله متوجه حمله به روسیه تزاری بود. او در میان ملیون ایران و آزادی‌خواهان از وجهه خاصی برخوردار بود و یکی از عوامل موثر گرایش‌های ناسیونالیستی در ایران به شمار می‌آمد و به نوشته ابراهامیان، مشکل او در تکلم به زبان فارسی، مانع از این شد که به نمایندگی دوره دوم مجلس شورای ملی انتخاب شود. سرگذشت و زندگی رسول‌زاده در این مقاله مطرح نیست ولی آن‌چه اشاره شد، به عنوان نمونه‌ای از احساسات و ایران‌پرستی قفقازیان است که حتی رهبران اندیشه پان‌تورکیسم در قفقاز هم‌چون امروز گرایش به ایران و الحاق به سرزمین مادری داشتند و متأسفانه حکومت‌های وقت ایران نتوانستند احساسات آن‌ها را دریافته و کمک و حمایت نمایند. سخن کوتاه باید کرد و علاقه‌مندان را به کتاب‌های گوناگونی که در این رابطه به رشته تحریر در آمده واگذار نمود. و آن‌چه باید دانست این است که: ممکن است در ایران، پاره‌ای از ایرانیان ترک زبان باشند ولی آن‌ها هیچ‌گاه «ترک» نبودند و همیشه در سنگر دفاع از ایران پیشتاز بوده‌اند و آن‌هایی که اختلاف در لهجه و زبان را پیش می‌کشند باید دانسته باشند که نه تنها در جهان ملتی که با یک زبان سخن گوید وجود ندارد و به قول شهریار «ملتی با یک زبان، تاریخ کی دارد نشان» بلکه زبان هیچ‌گاه دلالتی بر اختلاف قومیت و ملیت نداشته و ندارد و اتحاد قومی جز بر مبنای تاریخ و فرهنگ مشترک استوار نمی‌باشد.